

پویایی، تکثر و تفسیرپذیری معانی را چگونه توجیه کنیم؟

جدایی دال از مدلول

● فرهاد ساسانی

نشانه، معنی و تصور است (فرگه، ترجمه ربیعی ۲۶۹-۲۷۱:۱۳۶۷). در طرح چهاربعدی نظریه پرداز فیلم، کریستین متز (متز، ترجمه صافاریان، ۱۳۷۶)، مدلول (سطح محتوا) جوهر محتوا و صورت محتوا را در بر دارد. دال (سطح بیان) جوهر بیان و صورت بیان را در بر می‌گیرد.

گوته کراس و تئووان لیوون (۳۰-۴۱:۱۹۹۵)، بر اساس سه فرانتش اساسی مایکل هیلیدی (۱۹۹۳) - فرانتش اندیشگانی، فرانتش بینافردی و فرانتش متنی - نشانه را ترسیم می‌کنند. مربع یا دستگاه متناظر نشانه گریما (۱۹۸۷) نیز عبارتست از خود مدخل، نفی آن، متقابل مدخل و نفی متقابل مدخل.

گفتنی است برخی از اندیشمندان بحث نشانه‌شناسی را به نوعی گسترش می‌دهند. چارلز ویلیام موریس موضوع نشانه‌شناسی را در سه سطح معنائشناسی نشانه‌ها (رابطه نشانه با آنچه نمایانگر آن هستند)، نحو نشانه‌ها (روابط ساختاری بین نشانه‌ها) و کاربردشناسی نشانه‌ها (شیوه کاربرد و تفسیر نشانه‌ها) بسط می‌دهند. افراد زیادی نیز به بسط نشانه‌واژگانی پرداخته‌اند که مجال یادآوری

در این جستار هدف آن است تا با نگاهی انتقادی به بحث نشانه‌ها و مطرح نمودن بحث تفسیرپذیری و در واقع تکثرگرایی در درک و فهم معانی نشانه‌ها بر اساس «مؤلف‌های فهم»، الگویی پویا و متکثر از رابطه دال و مدلول در نشانه ارائه شود.

تاکنون چه گفته‌اند؟

اصطلاح نشانه و نشانه‌شناسی، اکنون پس از مطرح شدن مباحث زیادی که راجع به نشانه‌شناسی در زمینه‌های مختلف ارائه شده است، ما را به یاد تعابیر گوناگونی می‌اندازد. فردینان دوسوسور (سوسور، ترجمه صفوی ۹۵-۱۰۲:۱۳۷۸) طرح دو عضوی (صورت یا تصویر ذهنی) و مدلول (معنی یا مفهوم) را از نشانه به دست می‌دهد و بر قراردادی بودن نشانه‌های زبانی تأکید می‌ورزد. چارلز ساندرز پیرس مثلث صورت، معنی و مصداق را از نشانه ترسیم می‌کند و نشانه‌ها را به سه نوع شمایل، نمایه و نماد تقسیم می‌نماید (کریسته‌وا ۱۳:۱۹۸۹). آگن و ریچاردز مثلث او را مثلث معنایی و شامل تصور ذهنی، مصداق و نماد تعبیر می‌کنند (مهرگان ۳۴-۳۷:۱۳۷۷). اما مدل معنایی گوتلوب فرگه چهار ضلعی و شامل مصداق،

آنها نیست. به عنوان مثال، پولارد و ساگ (۱۹۹۳) نشانه واژگانی سوسور را تا حد نشانه جمله‌ای و متنی و حتی فراتر از آن گسترش می‌دهند.

همچنین افراد دیگری چون لکان و اکو، بر اساس دیدگاه پیرسی یا سوسوری، مباحثی چون فرهنگ و روانکاوی را وارد بحث نشانه‌شناسی می‌کنند. برای مثال، اومبرتو اکو با گسترش اصطلاح پیرس از Semiosis (نک معنائشناسی) آن را بسط می‌دهد و به فرآیندی اطلاق می‌کند که طی آن یک فرهنگ نشانه تولید می‌کند و معنایی را به آن نشانه نسبت می‌دهد.

از اینها گذشته، مباحث نشانه‌شناسی، فراتر از زبان، در مورد انواع هنر - به ویژه سینما - به کار می‌رود. امیل بنویست زبان را نظام تفسیرگر تمام نظام‌های دیگر، چه کلامی و چه غیر کلامی، می‌داند. کریستین متر ساختار زبان را بر ساختار قیام تحلیل می‌کند. هدف از آن چه گذشت صرفاً یادآوری تلاش‌های متفاوت در زمینه نشانه بود. اما آن چه در این میان مهم است، و هدف از این مقاله نیز طرح آن است، جدایی‌ناپذیری دال و مدلول در طرح نشانه، به خصوص نشانه سوسوری است. البته در دیدگاه پساساختارگرایی، دال از مدلول جدا می‌شود. ژاک لکان از سریدن پیوسته مدلول به زیر دال سخن می‌گوید. حتی کسانی مانند ژاک دریدا اصلاً به چیزی به عنوان مدلول قائل نیستند و پیوسته به بازی آزیافته دال‌ها اشاره می‌کنند: دال‌ها ساخت به مدلول‌هایشان نجسیده‌اند و در ارجاع نامتاهی دالی به دال دیگر، بی‌وقفه فراتر از خودشان، به دیگر دال‌ها اشاره می‌نمایند و لحظه‌های سکون به معنای مدلول ندارند و در همه حال باز دلالت می‌کنند و باز به معنویق می‌افتند (دریدا ۱۷۸: ۱۹۷۸).

افراد دیگری نیز، به عنوان مثال دیوید لوئیس رابطه دال و مدلول را حتی در زبان، کاملاً اختیاری نمی‌دانند و به این ترتیب اجازه تأویل، تفسیر و تکرار را می‌دهند. فیسک و هارتلی طرحی پیوستاری از رابطه دال و مدلول ارائه می‌کنند: هر چه دالی در تقید بیشتر مدلولش باشد، نشانه «انگیخته‌تر» است؛ نشانه‌های شمالی بسیار انگیخته‌اند، و نشانه‌های نامدین ناانگیخته، اگر نشانه‌های کمتر انگیخته باشد، لازم است قرارداد مورد توافق قرار گرفته شود.

۲. مسأله

آن چه را تاکنون گذشت، با توجه به هدف مقاله، می‌توان در دو گروه جای داد: الف) کسانی که معتقد به تفکیک‌ناپذیری دال از مدلول هستند، چه در سطح ویژه و چه در نشانه‌های غیر زبانی. ب) کسانی که معتقد به تفکیک‌پذیری دال از مدلول هستند، به خصوص در نشانه‌های زبانی.

قراردادی بودن نشانه‌های زبانی از نظر سوسور و دیگران نشانه را ایستا و تفسیرناپذیر معرفی می‌کند، چنان که هر دالی طبق قرارداد تنها به یک مدلول یا نهایتاً به مدلول‌هایی مشخص و خاص اشاره می‌کند. به این ترتیب، مسأله تفسیرپذیری، شعریت، استعاریت، تلغای‌های فردی و خرده فرهنگی و بافتی، و مهم‌تر از همه، سوه تعبیرها قابل توجهی نیستند.

از طرف دیگر، اگر همچون ژاک دریدا به چیزی به عنوان مدلول قائل نباشیم، هیچ گاه حتی یک لحظه هم به قطعیت و ثبات نمی‌رسیم و پیوسته در حال حرکت هستیم؛ پس هیچ گاه نمی‌توان به فهم رسید، بلکه باید پیوسته از فهم گذشت. شاید این طرح برای شعر و ادبیات و هنر تا حدودی مناسب‌تر باشد، ولی زمانی که ازبیطبی‌ی‌ها برقرار می‌شود، به هر حال حتی برای یک لحظه هم که شده دال در مدلول آرام می‌گیرد.

به علاوه، چنان که صفوی معتقد است، این بازی دال‌ها و دلالت دالی به دال دیگر نیست، بلکه درحقیقت دلالت نشانه‌های به نشانه دیگر است. سجودی (۱۳۷۹) این دلالت نشانه به نشانه‌های دیگر را دلالت نشانه به «ضد نشانه» می‌نامد که همچنان این دلالت ادامه می‌یابد و متوقف نمی‌شود. اما تفاوت آن طرح دریدا در این است که به هر حال در لحظاتی فهمی صورت می‌پذیرد و دالی به مدلولی می‌رسد، ولی در آن جا متوقف نمی‌شود، بلکه حرکت می‌کند و به نشانه‌های دیگر می‌رسد و همین موضوع پیوسته ادامه می‌یابد.

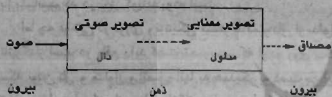
اما این نیز پایان کار نیست، چون اولاً این طرح بیشتر در ارتباط با ادبیات و شعر مطرح شده است. ثانیاً به نظر می‌رسد این طرح برای این ارائه شده است که از جنبایی حال و مدلول سوسوری سر باز زده شود. اما به اعتقاد نگارنده می‌توان بین دال و مدلول فاصله‌ای به اندازه صفر تا بی‌نهایت قائل شد، و دال و مدلول را به

سورت یک پیوستار در نظر گرفت، چنان که وقتی به شکلی آرمانی، بیان در حالت پیش نمونه (Προτυπικά) ارجاعی و اطلاع‌رسانی محض و سراسر است کار می‌کند، دال و مدلول دو روی یک سکه‌اند فاصله آنها صفر است؛ در حقیقت فاصله‌ای میان آنها نیست. اما چه زبان از حالت ارجاعی محض دور می‌شود و به حالت غیر ارجاعی - چه شعری و ادبی و چه زبان غیر صریح اما غیر ادبی مثل زبان محاوره - نزدیک می‌شود، فاصله دال و مدلول بیشتر و بیشتر می‌شود.

تلاعی گری است. به عبارت دیگر وقتی دلالت‌گری در قالب نشانه زبانی صورت پذیرفت، سپس با توجه به همان عناصر متفاوت بلغتی، ذهنیت خواننده و غیره، خود نشانه نیز دلالت‌گری می‌کند و نشانه‌های دیگری را تلاعی می‌کند. این همان پویایی و جاودانگی و تفسیرپذیری‌ای است که در ادبیات مشاهده می‌کنیم؛ با به عبارت دیگر، همان دلالت‌نشانه به ضد نشانه.

موضوع دیگری که اشاره به آن مهم می‌نماید رابطه بین نشانه (دال و مدلول) با مصداق و کلاً جهان بیرون از ذهن است.

نمودار (۱): ساختار نشانه



اگر به نمودار (۱) نگاه کنیم، می‌بینیم بین نشانه و مصداق بیرونی رابطه مستقیم و سراسری وجود ندارد (نقطه‌چین) و حتی گاه ممکن است نشانه به مصداق بیرونی ختم شود. از این رو، شاید بتوان گفت ما در اغلب موارد در زبان زندگی می‌کنیم و مصداق‌های ما در حقیقت همان تصویر ذهنی ما از معنا و یا مدلول است و دیگر به بیرون از ذهن فراقکن نمی‌شود. این امر نه تنها در مورد مفاهیم انتزاعی تحقق پیدا می‌کند، بلکه اغلب در مورد مفاهیم عینی و ملموس نیز حقیقت دارد، مگر مستقیماً به چیزی اشاره شود و آن چیز در معرض دید ما، چشیدن ما و بوییدن ما قرار گرفته باشد؛ با حواس پنج‌گانه ما در تماس مستقیم باشد و از طریق آنها، بلاواسطه درک شود، نه از طریق زبان. برای مثال اگر در کنار کوه‌های شمیرانات در منطقه اوشان یا قشم ایستاده باشیم، در حالی که به کوه اشاره می‌کنیم و صحبت از بالا رفتن همان کوه کنیم، در این جا تصویر معنایی ما به مصداق فراقکن می‌شود، یا به تعبیری دیگر مصداق بیرونی بر تصور معنایی ما فراقکن می‌گردد ولی چنان چه پس از بازگشت برای فرد دیگری از آن کوه صحبت کنیم - چه آن

تألاً قبل از این که نشانه‌ها خود به نشانه‌های دیگر یا ضد نشانه‌ها دلالت کنند، یا به عبارتی آنها را تداعی نمایند، فرایند دلالت‌گری از دال به مدلول ممکن است راه‌های متفاوتی را پیماید. و این همان هنگامی است که تفسیرپذیری و تأویل‌پذیری از زبان بیشتر می‌شود؛ یک دال از شرایط با یافت‌های زبانی و محیطی متفاوت، در اذهان گویشوران تفاوت و در روابط اجتماعی متفاوت به مدلول‌های متفاوت‌تری دلالت می‌کند. این مدلول در عین قطعیت داشتن، پویا و سیال نیز هست. رابطه دال و مدلول در نشانه زبانی قراردادی است؛ قراردادی زبانی و بالطبع تابع جامعه زبانی؛ سگ یعنی سگ و صندلی یعنی صندلی. اما در عین حال پویا و شناور است چون با توجه به عوامل یاد شده در بالا، مدلول‌های متفاوتی و در واقع معانی، تفسیرها و تأویل‌های متفاوتی در ذهن شکل می‌گیرد. ممکن است سگ در کنار واژه‌هایی مثل اذیت و آزار، با تصویری از یک فرد مزاحم به معنای وحشی و فحاشی باشد.

گفتنی است زبان‌شناسی چون گیون (۱۹۸۲: ۱۱۲) پویایی را که در بعد تاریخی و در زمانی، بلکه در بعد هم‌زمانی زبان نیز در نظر می‌گیرند؛ زبان. درون اذهان سخن‌گویان و نه به عنوان دستگاه انتزاعی لاتگ. همیشه درگیر تغییر وازگان / معنی، نحو، صرف و آواهاست. از این رو، زبان به عنوان نقشه‌ای شناختی - نه تنها دستگاه رمزگذاری دانش است، بلکه شاید در درجه نخست دستگاه باز رمزگذاری، تبدیل و بازسازی دانش موجود در افزودن دانش تازه فرا گرفته باشد. به عبارت دیگر، در این جا با کلان نشانه‌ای مواجهیم که خود از خرده‌نشانه‌های متفاوتی ساخته شده است که در قبال هم دارای روابطی مشخص و قاعده‌مند و سازمان‌مند گفتنی است این پویایی از سوی دیگر نیز ادامه می‌یابد و آن

فرد قبلاً آن کوه را دیده باشد و چه ندیده باشد. این بار تصور معنایی کوه در ذهن او به مصداق بیرونی ختم نمی‌شود، بلکه در همان ذهن او و در حد تصور معنایی باقی می‌ماند.

این موضوع در مورد مفاهیم انتزاعی کاربرد بیشتری دارد، چون اساساً و اصالتاً این مفاهیم به صورت همان تصورات معنایی و ذهنی باقی می‌ماند و این جاست که مصداق بر تصور معنایی منطبق می‌شود. نقشه‌چینی که به مصداق منتهی می‌شود نیز بدین مناسبت که همیشه نشان به مصداق نمی‌رسد. این مسأله استقبال نسبی متن از مؤلف و کلاممداری دنیا را تا حدودی توجیه می‌کند. مثلاً این طور نیست که ما با شنیدن واژه «اسب» یا جمله «اسبی که به طرف ما می‌تازد»، در شرایطی خاص همان اسبی را باز بشناسیم که در نظر گوینده بوده است.

اما چه عواملی در نوری و نزدیکی بیشتر یا کمتر دال از مدلول تأثیرگذار است. در واقع باید گفت تصویری که از دو روی یک سکه بودن دال و مدلول و اتصال آنها به همدیگر به دست می‌آید تصویری است آرمانی از معنای واژگانی قاموسی و دقیقاً قراردادی در سطح جامعه زبانی. در حقیقت این معنا، که در لغت‌نامه و فرهنگ لغت می‌آید، کانون و هسته‌ای نسبتاً ثابت و شاید متشکل از مؤلفه‌های معنایی را تشکیل می‌دهد که تقریباً برای «کانون یک جامعه زبانی خاص مشترک است» (ساسانی ۱۳۷۹: ۳۲).

اما از سوی دیگر، مجموعه‌های نسبتاً شناورتر، متغیرتر و پویاتر از مؤلفه‌های معنایی برای هر نشانه زبانی وجود دارد که بسته به دیدگاه هر گویشور، بافت موقعیتی، رابطه دو طرف گفتار و تأثیر ساخت زبانی به‌هسته یا کانون اصلی نشانه افزوده می‌شود و بالطبع با تغییر هر کدام از این عناصر تغییر می‌کند.

با توجه به توضیحات یاد شده، می‌توان عناصر شکل‌دهنده فهم را در قالب چهار عنصر کلی و شامل در نظر گرفت: ۱. متن ۲. پیش‌فهم، ۳. بافت موقعیتی و ۴. رابطه متقابل (اجتماعی). این عناصر در حد فاصل تصویر صوتی و تصور معنایی، یا معنای تفسیری عمل می‌کنند. شرح مفصل آنها در مقاله نگارنده با عنوان «عوامل مؤثر در تأویل متن» یا «نرئیند فهم و تأویل» (۱۳۷۹) آمده است. در این جا صرفاً برای آشنایی به توضیحی مختصر بسنده می‌کنیم. ۱. متن: در مرحله نخست یک اثر است. این که بگوییم متن

یک اثر است، یعنی این که یک کلیت ساخت‌مند است» (ریکو ۱۳: ۱۹۸۱). حاد در این جا متن را کلیتی کلامی در نظر می‌گیریم که از اجزای و سازه‌هایی تشکیل شده است که این سازه‌ها با توجه به ساخت و روابطی خاص دارای نوعی تمامیت و انسجام متنی می‌شوند (این متن را می‌توان در مورد اقسام هنر - ناشی، پیکره‌تراشی سینما و غیره - نیز مطرح کرد، منتها در آن جا سازه‌ها دیگر نه زبانی و کلامی که تصویری، حجمی و غیره‌اند. و ساخت، روابط و نحو و دستور حاکم بر آنها نیز از نوع خردشان است).

متن خود از یک پس‌زمینه در یک پیش‌زمینه تشکیل می‌شود. پس‌زمینه شامل نمای متن و بافت متنی است. نمای متن به خصوص در نوشتار عبارت است از نوع لیم، شکل نگارش، رنگ، خط و طرح‌های زمینه‌ای متن. بافت متنی عبرت است از متن‌های مجاور با هم متن (Co-text)، اینها بر تفسیر و برداشت در دفع نوع و شکل‌گیری تصور معنایی یا همان مدلول مؤثرند. پیش‌زمینه نیز شامل عنوان متن، سازه‌ها یا اجزای تشکیل‌دهنده متن و ساخت است. سازه‌ها در کلام می‌توانند تکواژ، واژه عبرت، جمله، پاراگراف، فصل و غیره باشد، اما مثلاً در نقاشی، خط، رنگ و غیره، سازه‌ها و موضوع محور جانشینی یا تداعی زبان را تشکیل می‌دهند. ساخت همان محور همشینی سازه‌ها، نحو، دستوری و ربط میان سازه‌هاست.

۲. پیش‌فهم: این اصطلاح را از مجتهد شبستری (۱۳۷۵) گرفته‌ام: «نه تنها هنگام تفسیر متون، بلکه پیش از هر کوشش علمی دیگر نیز شخص محقق درباره آن چه می‌خواهد تحقیق کند. یک پیش‌فهم یا پیش‌داسته دارد ... اگر درباره یک موضوع، هیچ اطلاع قلبی موجود نباشد، هیچ خواست و علاقه‌ای هم برای فهم نیست آن به عنوان یک عمل ارادی به وجود نمی‌آید و هیچ فهمی و تبیینی صورت نمی‌پذیرد ... فهم و تبیین بر جایی معنا پیدا می‌کند که از طرفی درباره موضوعی چیزی می‌دانیم و از طرف دیگر می‌دانیم که همه چیز را درباره آن موضوع می‌دانیم» (ص ۱۶-۱۷). در زبان‌شناسی نیز به اصطلاح پیش‌نگاره (Presupposition) برمی‌خوریم. گیون (۱۹۷۵) می‌گوید پیش‌نگاره «بر حسب مفروضاتی تعریف می‌شود که گوینده فرض می‌کند شونده احتمالاً بی‌چون و چرا آنها را می‌پذیرد استاینکر (۱۹۷۸: ۳۲۱). اما برداشت ما از پیش‌فهم فراتر از پیش‌نگاره است؛ پیش‌فهم به تمام

پیش‌دانسته‌ها، پیش‌داوری‌ها، پیش‌نگارها و مفروضات مشترک دو طرف گفت‌وگو را می‌شود. آزادی با پیش‌فهم‌های متفاوت، و یا حتی فردی با پیش‌فهم‌های متفاوت در برخوردی متفاوت با متن، فهمی احتمالاً تا اندازه‌ای و یا حتی کلاً متفاوت خواهد داشت. در این باره، این سخن آیت‌الله طالقانی راهگشاست: «هر انسانی به تناسب گرایش‌ها، باورها و دانش‌ها، خواست و هدفی که دنبال می‌کند، از زاویه خاصی این حقیقت مطلوب را در می‌یابد؛ آنان که همان مقدار و همان شکل از حقیقت دریافتی را همه حقیقت می‌دانند، فکر و دریافت محدود و خاص را بر ذهن حقیقت جریان همه زمان‌ها و مکان‌ها تحمیل می‌کنند (مقدمه بر ترویج قرآن / ص ۲۰).

۳. **یافت موقعیتی:** یافت موقعیتی به یافت زمانی و مکانی اشاره دارد. البته اگر بپذیریم زمان استعاره‌ای است از مکان؛ مکان بلافاصله یا خرد همان یافتی است که در زبان‌شناسی، مطالعات کاربردی‌شناختی و تحلیل گفتمان به آن اشاره می‌شود. این مکان به زمان و مکان و عناصری اشاره می‌کند که در لحظه رخداد کلام وجود دارد و در کلام نیز گاه به آنها اشاره می‌شود یا از آنها کمک گرفته می‌شود. مکان کلان نیز تأثیر تاریخ، فرهنگ، روح زمان و در واقع پیش‌فهم جمعی اجتماع است.

۴. **رابطه متقابل:** رابطه متقابل در برگزیده تمام عواملی است که به دو طرف تولیدکننده و دریافت‌کننده گفت‌وگو مربوط می‌شود، جایگاه این عناصر را می‌توان از این قرار دانست: جایگاه اجتماعی، سن، جنسیت، قومیت، لهجه جغرافیایی، گونه زبانی یا سبک (خودمانی، رسمی و ...)، تحصیلات و عناصری از این دست. به عنوان مثالی ساده می‌توان گفت رابطه اجتماعی شاگرد و استاد حکم می‌کند که شاگرد با نگاهی مثبت و پذیرندگی به گفته‌های استادش گوش می‌کند و این مسلماً بر برداشت او از صحبت‌های استاد تأثیر بسزایی دارد. آشکار است که این رابطه یک مسأله جامعه‌شناختی و مردم‌شناختی است.

برای روشن شدن چگونگی کارکرد عناصر فوق در قالب رابطه دال و مدلول در نشانه، مثال ساده‌ای را بررسی می‌کنیم. «جمله‌ای از یک متن از نشریه‌ای ورزشی را درباره یک مسابقه در نظر بگیرید: «بازیکنان پرسپولیس یک گل زدند». این جمله را

یک نشانه در نظر می‌گیریم و این مدل را روی آن پیاده می‌کنیم. یافت موقعیتی بلافاصله آن مسابقه استقلال و پرسپولیس در ورزشگاه آزادی از سری مسابقات جام آزادگان و ... است. یافت موقعیتی کلان نیز حاکی از رقابت شدید این دو تیم و طرفدارانش در طول عمر دو باشگاه است. همچنین این دو در جام اخیر دارای امتیاز برابر هستند، چنان که برتری یک تیم به برتری در کل جام می‌انجامد. به سراغ متن می‌رویم. انتخاب هر یک از سازه‌ها بر روی محور همنشینی می‌تواند در شکل‌گیری «معنای تفسیری» یا مصداق ذهنی متأثر باشد. برای مثال، جایگزینی «استقلال» یا «پاس» به جای «پرسپولیس» وضعیت را به کل دگرگون می‌کند. همچنین همنشینی و ساخت نیز در این امر بسیار مؤثر است و «بازیکنان پرسپولیس به خودشان یک گل زدند»، به معنایی کاملاً متفاوت. حال مقایسه کنید: «بازیکنان پرسپولیس یک گل زبیا زدند»؛ «بازیکنان پرسپولیس یک گل مفت زدند». می‌بینید همای کلمات متفاوت، مثلاً در ساخت صفتی، چقدر در تفسیر مصداق لغتی تأثیرگذار است. به این مثال توجه کنید: «یک گل زدند بازیکنان پرسپولیس». شاید در این جا تأکید بر این باشد که پرسپولیس فقط یک گل زدند. در مورد تأثیر موضوع و تأثیر آن به خواننده ما نیز می‌توان به مثال‌های ذیل توجه کرد: «یک برد تاریخی»، «یک باخت ناعلانه». در مورد جایگاه خود متن در میان متون همجوار می‌توان به تأثیر موقعیت ذیل در خواننده متن نگاه کرد: «صفحه اول نشریه با تیتری بزرگ و عکس‌های رنگی»، «صفحه وسط، قسمت پایین، قلم ریز، عنوانی کوچک و بدون عکس». همچنین در مورد هم متن یافتن‌های مجاور می‌توان گفت که درج مطالب متفاوت بر خواننده متن ما تأثیر مستقیم می‌گذارد. مثلاً فرض کنید کار این متن مطلبی است در مورد دعوت چند بازیکن پرسپولیس به تیم و خط خبری چند بازیکن استقلال از تیم ملی، یا تحلیل کارشناسان از بازی زبیا و جوهره‌دانه بازیکنان استقلال. راقماً آیا با دین آنها، برداشت ما از متن تفسیر نمی‌کند؟

حال فرض کنید شما با پیش‌فهم یک طرفدار پرسپولیس و سپس یک طرفدار تیم استقلال، متن را می‌خوانید. آیا یک طرفدار استقلال همان برداشت یک طرفدار پرسپولیس را دارد؟ همچنین در دو مرحله، فرض کنید متن از آن سه شخص

متفاوت است: یک کارشناس معروف طرفدار پرسپولیس، یک کارشناس معروف بی طرف. فکر می کنید این مسئله چه تأثیری بر برداشت ما داشته باشد؟

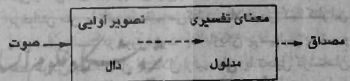
در کل تمام این تأثیرات روی هم در هنگام شنیدن یا خواندن متن، به عنوان یک نشانه بر روی فهم، خویش، تأویل و تفسیر و در نهایت فهم ما از متن تأثیر می گذارد و «معنای تفسیری»، مصداق ذهنی یا تصور معنایی ما را می سازد.

البته باید متذکر شد در متون مختلف این عوامل به صورتهای گوناگون اثر می گذارد. اگر با متنی ادبی سروکار داشته باشیم، شاید به دنبال رسیدن به معنای نگارنده باشیم و به تمییز متفاوتی از کمرنگ شدن مؤلف و یا خودمختاری متن از سوی افرادی چون رولان بارت، گادامر، یل ریکوره، آدورنو و دیگران نزدیک شویم؛ پس دیگر رابطه متقابل کمرنگ می شود و پیش فهم خواننده و متن قوی تر می گردد. در تفسیر متن قرآن و متون دینی می خواهیم به معنای مؤلف برسیم، پس می کوشیم تا بافت، رابطه متقابل و متن را قوی تر در نظر بگیریم و پیش فهم خود را کمرنگ کنیم. به همین ترتیب در متون متفاوت کارکرد و کمرنگی و پررنگی عوامل فوق الذکر تمییز می کند.

پایان سخن

با توجه به مطالبی که یاد شد، می توان طرح ذیل را با نشانه (ی به ویژه زبانی) ارائه کرد:

نمودار (۲) نشانه (ی زبانی)

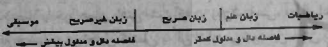


همان طور که مشخص است فاصله دال تا مدلول می تواند با توجه به ارجاعی بودن یا ارجاعی نبودن کارکرد زبانی از صفر تا بی نهایت باشد. مدلول نیز در واقع «معنای تفسیری» یا تفسیرشده ای است که از صافی عوامل متعددی چون پیش فهم موقعیتی و غیره می گذرد. لذا ممکن است همیشه مدلول یا معنای تفسیری عیناً

مطابق یا هم نگاهت مصداق بیرونی نباشد. همان طور که گفت شد، در مواردی چون مفاهیم انتزاعی نیز مصداقی عینی وجود ندارد.

یادداشت ها

- بسیاری از نشانه شناسان معتقدند تمام نشانه ها قراردادی اند فیصه (۶ / ۱۸۸۲) می گویند: قراردادی برای درک هر نشانه ای، هر اندازه که شمایلی یا نمایه ای باشد لازم است. باید یاد بگیریم چطور یک عکس را بفهمیم ... قرارداد بعد اجتماعی نشانه هاست ... توافق کاربردی درباره کاربردهای مناسب یک نشانه و واکنش های انجام گرفته در قبال آن است.
- در این که کدام نشانه شمایلی (انگیزخته) و کدام یک قراردادی (فانگیزخته) است، می توان نمودار ذیل را ارائه کرد:



گفتنی است نمودار فوق را از استادام دکتر کورش صفوی آموختم، البته به این تفاوت که دو تغییر در آن به وجود آوردم: نخست این که به جای زبانی خودکار، اصطلاح اشانتار زبان صریح را به کار بردم، زبانی که ارجاعی است و در آن هر نشانه ای بدون انحراف و یا کارکرد استعاری به مصداق خود ارجاع می کند که البته ممکن است این زبان صرفاً آرمانی باشد دوم این که به جای واژه شعر، عبارت زبان غیر صریح را به کار گرفتم تا هم شامل کارکرد شعری و ادبی زبان و هم غیر ادبی اما غیر صریح آن شویم؛ زبانی که اغلب در گفتار و یا نندت بیشتری در گفتار عامیانه به کار می بریم و مملو است از استعاره و بازی با معنای کلمات، اگر چه به صورت غیر ادبی، البته باید اذعان نمود که زبان محاوره در واقع به نوعی همان زبان ادبی یا شعری است و در عین حال متقابل آن؛ مانند شرق و غرب کره زمین.

۳. گفت و گوی حضوری.

۴. در این جا منظور از مؤلفه های معنایی واقعا عناصری بسیار انتزاعی و زیربنایی نیست که بتوان هر واژه یا نشانه زبانی را بر اساس آنها خرد کرد، بلکه منظور همان نشانه های زبانی است که شبکه ای نشانه ای را می سازند و نشانه مورد نظر در کانون روابط معنایی این شبکه معنایی قرار می گیرد در نشانه مجموعه ای از نشانه های دیگر را تداعی و مابقی را سلب و نفی می کند.

Kress, G. & T. van Leeuwen, *Reading Images: the Grammar of Visual Design*, Routledge (1995).
Kristeva, J., *Language the Unknown: an Introduction to Linguistics*, Translated by Anne M. Menke, London, Sydney & Touyo: Harvester Wheatsheaf.

Lakoff, G., "The Contemporary Theory of Metaphor", in A. Ortony (ed.) (1922).
Ortony, A. (ed.) *Metaphor and Thought*, Cambridge: Cambridge University Press (1992, 2nd ed.).
Pollard, & Sag, Head, *Driven phrase structure Grammar*, Stanford, CA: CSLI lecture Series Center for the study of Language and Information.
Ricouer, P., *Hermeneutics and the Human Sciences: Essays on Language and Interpretation*, ed. ted & translated by J.B. Thompson, Cambridge: Cambridge University Press, 1981.
Stalnaker, R.C., "Assertion" in P. Cole (ed.), *Syntax and Semantics, Pragmatics*, New York: Academic Press, 1978.

۵. لیکاف نیز مشابه همین تعبیر را از استعاره‌ی بودن زمان بر حسب مکان دارد. برای توضیح بیشتر، رک لیکاف (۱۹۹۲)
۶. نگارنده طی مقاله‌ای با عنوان «تأثیر متن زبانی بر خوانش و تأویل» به طور مفصل چند نمونه را بررسی کرده‌ام.

منابع

سازمانی، فرهاد / «تأثیر متن زبانی بر خوانش و تأویل» / (چاپ نشده)
_____، «عوامل مؤثر در تأویل متن» / فارابی / بهار / ۱۳۷۹ / ۹۱۴ / ش مسلسل / ۳۶ / صص ۲۰-۳۴.
سجودی، فرزانه / «شعر، دیالکتیک نشانه و ضدنشانه» / نشریه یی‌دار / اردیبهشت / ۱۳۷۹ / ش صفر / صص ۲۲-۳۶.
موسوی، فردینان دو / ترجمه کوروش صفوی / دوره زبان‌شناسی عمومی / تهران / هرمس / ۱۳۷۸.
مطالقاتی، سیدمحمد / پروتزی از قرآن (مقدمه) / تهران / شرکت سهامی انتشار / ۱۳۳۶.
فرگه، گوتلوب / ترجمه منوچهر بدیسی / «برآراره منی و مصلق» / مجله فرهنگ / ش ۳.
متز، کریستین / ترجمه روبرت صافاریان / نشانه‌شناسی سینما / تهران / گانوان فرهنگی‌هنری ایثارگران / ۱۳۷۶.
مجتهد نبستری، محمد / «هرمنوتیک، کتاب و سنت» / تهران / طرح نو / ۱۳۷۵.
مهرگان، آروین / دیالکتیک مفاهیم، پژوهشی در ساخت‌های نحوی / صفهان / نشر فردا / ۱۳۷۷.

Derrida, J., *Writing and Difference*, translated by Alan Bass, London: Routledge & Kegan Paul (1978).

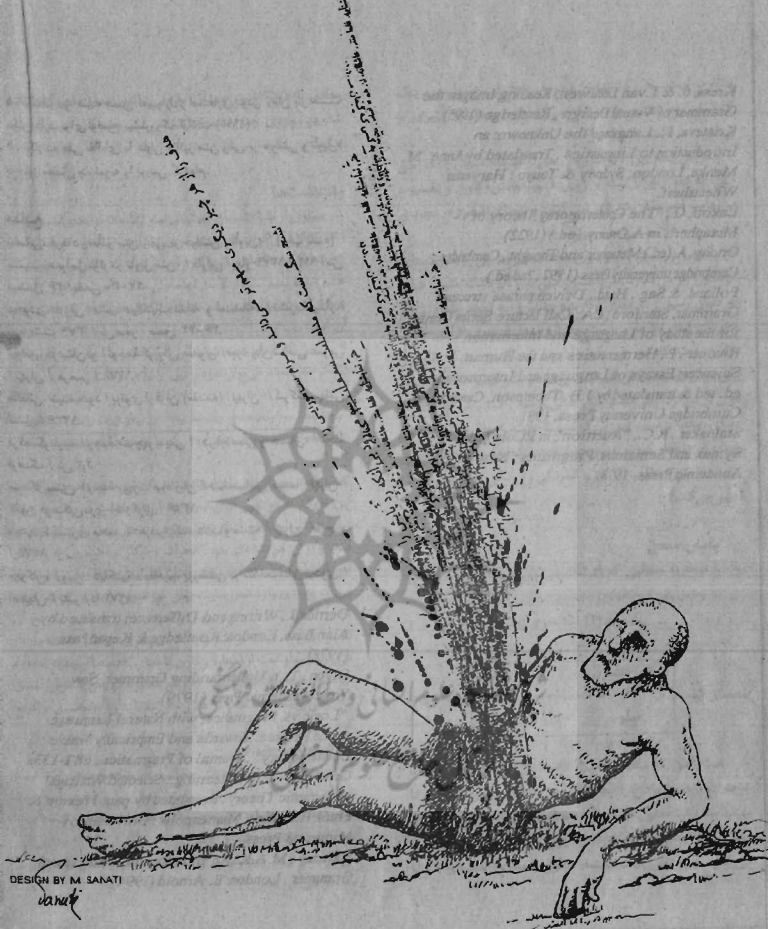
Givon, T., *An Understanding Grammar*, New York: Academic Press (1979).

"Logic vs. Pragmatics, with Natural Language as the Referee: Towards an Empirically Viable Epistemology", *Journal of Pragmatics*, 6:81-133.

Greimas, A.J., *On Meaning: Selected Writings in Semiotic Theory*, translated by Paul J. Perron & Frank H. Collins, Minneapolis: University of Minnesota Press.

Halliday, M.A.K., *An Introduction to Functional Grammar*, London: E. Arnold (1994).

مجموعه مقالات فرسینگی
مع علوم انسانی



در این تصویر، آب به صورت یک طوفان عظیم بر روی بدن مرد ریخته می‌شود. این نمادگرایی می‌تواند به معنای شست‌وشو، تجدید حیات، یا حتی یک تجربه هیجان‌انگیز اشاره داشته باشد. خطوط و قطرات آب به قدری پرانرژی هستند که فضای اطراف را پر می‌کنند.

این اثر هنری با استفاده از تکنیک‌های مختلف خط‌کشی و سایه‌زنی، حس حرکت و انرژی را به خوبی منتقل می‌کند. ترکیب آب و بدن انسان در این تصویر، یک رابطه نمادین قوی ایجاد می‌کند که می‌تواند در زمینه‌های مختلف هنری و فلسفی مورد بررسی قرار گیرد.

DESIGN BY M SANATI
sanati